

مصاحبه

با استاد محمد هادی یوسفی غروی*

پیرامون دو اثر ارزشمند

«موسوعة التاريخ الاسلامی» و «وقعة الطف»

سؤال ۱: از محضر استاد محترم، جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای یوسفی غروی تشکر می‌کنیم که در ارتباط با کتاب موسوعة التاريخ الاسلامی فرصتی در اختیار ما گذاشتند تا توضیح‌هایی را جویا شویم. به عنوان سؤال اول بفرمایید که انگیزه شما در تألیف این کتاب و وجه تمایز این کتاب با سایر تألیف‌ها در زمینه تاریخ و سیره پیامبر اکرم ﷺ چه بوده است؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از این فرصتی که داده شده است. به عرض می‌رسد که البته علل و عوامل متعددی دست به دست هم داده و این کار انجام گرفته است که یکی از جهات اصلی و عمده‌اش این است که آن‌چه تا به حال و مخصوصاً در دوران اخیر نوشته شده، تحلیل تاریخ است و تاریخ اسلام و به ویژه سیره نبوی ﷺ بیشتر به صورت تحلیلی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ حال چه به عربی و چه به فارسی. در صورتی که به نظر می‌رسد آن‌چه شایسته و بایسته است این است که این تحلیل‌ها بر تحقیق فرع باشد؛ یعنی در درجه اول ما باید متن محقق را داشته باشیم و بعد آن متن

* استاد حوزه و دانشگاه و محقق تاریخ اسلام.

محقق را تحلیل کنیم و بعد تحلیلی که می‌خواهیم در تاریخ بکنیم بر تحقیق مبتنی باشد. به نظر می‌رسد که این نوع تحقیق جایش خالی است. به این معنا که آنچه تا به حال نوشته شده هر کدام به جهتی، مقدار مطلوب و ایده آل را از متن محقق به دست نمی‌دهد و به ویژه که بعضی از آنها یا اطناب مُمِلٌ یا ایجاز مُخِلٌ دارد؛ مثلاً واپسین قلم حوزوی که در این زمینه به کار گرفته شده و تحقیق خوبی در ضمن آن انجام گرفته است کتاب برادر محترم، جناب آقای سید جعفر مرتضی با نام «الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ» می‌باشد؛ ولی همان‌طور که می‌دانید، این کتاب تا آخر سال ششم هجرت را بحث و بررسی کرده که در چاپ اخیر در ده جلد و در چاپ قبلی در شش جلد منتشر شده بود و بنا بود که مباحث آن بر اساس دیدگاه تشیع انجام گرفته باشد؛ البته همین‌طور هم هست. برای هر خبری و هر قطعه تاریخی، بیش از حد منابع جمع‌آوری شده است؛ گاهی تا نصف یا یک‌چهارم صفحه، یکی پس از دیگری منبع ذکر شده است و البته رعایت منابع اصلی و فرعی و به ویژه رعایت منابع شیعه در درجه اول نشده است. به نظر می‌رسد که می‌بایست در جایی به منابع دیگران استناد شود که در منابع شیعی به اندازه لازم تتبع شده باشد تا این ملاک اطمینان در دست باشد که هر جا از منابع غیر شیعه نقل شده، معنایش این بوده است که چیزی در منابع شیعی در این زمینه یافت نشد. این روش و منش در آن کتاب به طور دقیق مورد عمل قرار نگرفته و «تحلیل» و «تحقیق» با یکدیگر آمیخته شده است. بسیاری از جاهای کتاب جنبه تحقیقی و بسیاری دیگر جنبه تحلیلی دارد و همین مسائل سبب شد که در فکر تألیف دیگری باشیم که این نقایص را نداشته باشد، به عبارت دیگر سعی شود در درجه اول، قدیمی‌ترین منبع شیعی به دست آید و چنانچه در موقعی منبع شیعی در دست نباشد، بعد از اطمینان از آن، به سراغ قدیمی‌ترین منبع غیر شیعی برویم و در صورت وجود چنین منبع غیر شیعی، منابع دیگری که در درجه دوم قرار دارد و فرع منبع قبلی است نقل نشود؛ بنابراین معیار ابتداء، قدیمی‌ترین نقل و در درجه اول نقل شیعه و با اطمینان از عدم وجود آن، قدیمی‌ترین منبع غیر شیعی در نظر باشد که به نظر ما جای چنین کاری خالی بود.

افزون بر این، لازم است همراه با تاریخ اسلام، تاریخ نزول قرآن و مخصوصاً تشریحات قرآن نیز در نظر باشد. در لابه لای خیلی از منابع و مصادر تاریخی احیاناً به طور طبیعی، نقل مقاطعی از تاریخ نزول قرآن کریم در تشریحات اسلام آمده است؛ ولی به طور مستمر چندان مورد عنایت مؤلفان نبوده و به نظر می‌رسد به طور پراکنده بیان شده است. در این که مروری از ابتدا تا انتهای آیات قرآن، ترتیب نزول آیات و سوره‌های آن و به ویژه بر حسب آنچه در دست‌رس و قابل دست‌رسی است، صورت بگیرد چندان در منابع تاریخی دیگر مورد توجه نبوده است. مخصوصاً در قسمت اخبار اسباب و شأن نزول؛ اخبار متعدد متفاوت، متهافت و مخالف با یکدیگر و بدون توجه به زمان نزول نقل شده است؛ یعنی اخباری در اسباب و شأن نزول آیات قرآن نقل و انباشته شده، بدون توجه به این که آیا این خبر با فرض ترتیب نزولی این آیات، با آیات بعدی و قبلی، تناسب دارد یا نه؟ چون اینها مورد نیاز بود در موسوعه بدان توجه گردید و در نتیجه تاریخ صدر اسلام و سیره نبوی ﷺ همراه با تاریخ نزول قرآن و تشریحات اسلام با هم بررسی شد که در نوع خود بدون سابقه است.

آخری کار که با عنایت به منابع شیمی، قبل از کتاب «الصحیح» برادر محترم جناب آقای سید جعفر مرتضی انجام گرفته، کار مرحوم مجلسی در بحارالانوار بود که البته از زمان مرحوم مجلسی تاکنون بیش از ۳۰۰ سال گذشته و خیلی از منابع، تجدید و تحقیق شده و بسیاری از کتاب‌ها و مصادر به دست آمده و سرانجام تفاوت‌های فراوانی رخ داده است. از این رو نیاز به تجدید عمل بر همان مبنا وجود داشت و آنچه در کتاب «موسوعة التاریخ الاسلامی» انجام گرفته در واقع، اعاده عمل بر مبنای مرحوم مجلسی بعد از ۳۰۰ سال است.

سؤال ۲: درباره وجه تسمیه کتاب موسوعة التاریخ الاسلامی و محدوده‌ای که بناست این کتاب تا آنجا پیش برود نیز توضیح‌هایی ارائه بفرمایید.
جواب: همان‌طور که می‌دانید در زمینه تاریخ اسلام، کتاب کم نوشته نشده است و در

نتیجه، وقتی کتاب در یک موضوع باشد و به ویژه به صورت روش قدیم - که گاهی به تناسب اسم با موضوع کتاب توجه نمی شد - نخواهیم اسم گذاری کنیم، بلکه به روش فعلی معقول که اسم کتاب، حاکی از موضوع آن باشد؛ این جهات سبب شد که من اسم خاصی برای این کتاب در نظر نگرفته باشم تا آن که مؤسسه ناشر کتاب (مجمع الفکر الاسلامی یا - به فارسی - مجمع اندیشه اسلامی) مخصوصاً برادر محترم جناب آقای سید منذر حکیم این اسم را برای کتاب در نظر گرفت، با آن طرحی که در نظر هست که تا انتهای زمان معصومین علیهم السلام و زمان غیبت صغری یا احياناً (در صورت اقتضا) تا انتهای تاریخ غیبت کبری ادامه یابد؛ از این رو عنوان «موسوعة التاريخ الاسلامی» را برای آن در نظر گرفته اند. شاید هم یکی از زمینه های انتخاب این عنوان، آن بود که برای دایرة المعارف فقهی که از سوی همان مؤسسه منتشر می شود، عنوان «موسوعة الفقه الاسلامی» را در نظر گرفته اند. کتاب دیگری که در واقع، تجدید نظر، تکمیل و تهذیب کتاب «الذریعه» مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی است، «موسوعة المؤلفات الامامیه» نام دارد؛ چون این طرح ها در آن مؤسسه مطرح بود و از این رو اینها دست به دست هم داد تا این اسم را بر این کتاب بگذارند.

سؤال ۳: بفرمایید چه قسمت هایی از کتاب تا کنون منتشر شده و چه قسمت هایی منتشر نشده یا در دست تحقیق است؟

جواب: آن چه انجام گرفته ۳ جلد است؛ یعنی از ابتدای طرح در نظر گرفته شده بود که سیره نبوی تا انتهای وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ۳ جلد انجام بگیرد. یکی از جهانی که عرض کردم، این بود که تحقیق آقای سید جعفر مرتضی در چاپ اخیر در ده جلد، آن هم تنها تا انتهای سال ششم هجرت انجام گرفته است و البته مجلد های کتاب هر چه وسیع تر باشد؛ طبعاً فوائد بیشتری را متضمن خواهد بود؛ ولی بیشتر سالت منبعی و ذخیره ای پیدا می کند و حالت مراجعه ای متداول آن کمتر می شود. از این رو در نظر گرفته شده بود آن چه انجام می گیرد مجموعه سیره نبوی در سه جلد باشد؛ دوران قبل از هجرت در یک

جلد و دوران بعد از هجرت در دو جلد، زیرا حوادث بعد از هجرت از نظر زمانی تقریباً معادل با دوران قبل از هجرت است؛ یعنی ده سال قبل از هجرت و تقریباً ده سال بعد از هجرت؛ ولی طبعاً حوادث بعد از هجرت تقریباً دو برابر حوادث قبل از هجرت می‌باشد، هم اکنون این سه جلد چاپ و منتشر شده است. هم‌چنین دو جلد از سه جلد با ترجمه فارسی، زیر چاپ است. علاوه، مقدار قابل توجهی از تحقیق و نگارش حوادث بعد از وفات رسول خدا ﷺ، یعنی حوادث جریان سقیفه، موضع‌گیری‌ها در برابر امیرالمؤمنان علیه السلام، هجوم به منزل ایشان و حوادث مربوط به حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حوادث مربوط به جنگ‌های ارتداد در دست انجام است.

سؤال ۴: در باره امتیازها و نوآوری‌هایی که در این کتاب به چشم می‌خورد، توضیح بیشتری بفرمایید که در کدام بخش‌ها و قسمت‌های تاریخی به نظریه جدیدی دست یافته‌اید و در کتاب از آن دفاع کرده‌اید؟

جواب: ابتدا بد نیست اشاره کنم که نخستین اشتغال من به تاریخ اسلام و به ویژه سیره نبوی صلی الله علیه و آله به مناسبت منبر (مخصوصاً منبر عربی) بود. چون منبر به طور کلی و به خصوص منبر عربی، تکیه‌اش بیشتر بر اخبار تاریخ اسلام است. به طور محسوس و ملموس، منبرهای مطلوب، مرغوب، شایسته و بایسته جهان تشیع عربی، افزون بر دیگر بخش‌ها، بیشتر معتمد و مستند بر اخبار تاریخ اسلام می‌باشد و همین امر سبب شد که من طبعاً در اوقات فراغت از اشتغال‌های درسی حوزوی، اشتغال منبری و از جمله اشتغال به تاریخ اسلام داشته باشم. نخستین اشتغال در این زمینه، تحقیق در مقتل امام حسین علیه السلام از ابی مخنف بود که با عنوان «وقعة الطف» چاپ شد.

بعدها در زمینه سیره نبوی در کلاس‌هایی که قبل از انقلاب در حوزه برای طلاب عرب دایر شده بود از من خواسته شد تا تاریخ اسلام را تدریس کنم؛ از این رو با مراجعه به منابعی که تا آن وقت در دسترس من بود و نوشته‌های اولیه‌ای داشتم که برای کلاس تهیه شده بود و سپس به سبب برخی اشتغال‌ها که برایم پدید آمد، این کار مهم به برادر

محترم آقای سید جعفر مرتضی واکگذار شد. و کتاب الصحیح، حاصل همان کلاس‌های تاریخ اسلام به عربی در حوزه علمیه قم قبل از انقلاب بوده است. بعد از پیروزی انقلاب و فارغ از بعضی اشتغال‌هایی که در خارج از حوزه داشتم، در حدود نیمه‌های سال ۶۳ دوباره برای تدریس تاریخ اسلام در دو جا دعوت شدم: یکی در مؤسسه‌ای برای طلاب عرب عراقی به اسم «معهد الرسول الاعظم للخطابة و التبلیغ» و هم‌چنین در «جامعة الامام الصادق (علیه السلام)» که البته عمدتاً شیعه‌های عرب عراقی و لبنانی را آنجا جمع کرده بودند و احياناً به عنوان «مجتمع آموزشی شهید محلاتی» یا «مجتمع آموزشی بیت المقدس» موسوم بود و در واقع، یک مجتمع آموزشی زیر نظر سپاه برای بخش عربی شیعه اعم از شیعه‌های عرب عراقی و لبنانی بود و آنان در واقع، جوانان مقاومت و حزب الله بودند و عراقی‌ها هم از توأین و هم از آزاده‌های عراقی و امثال اینها بودند. از من درسی در تاریخ اسلام خواسته بودند که اینها زمینه ساز اشتغال به «موسوعة التاريخ الاسلامی» شد. بخش مهمی از این کتاب درباره تاریخ نزول آیات قرآنی است و به ویژه آیاتی که به حوادث تاریخی اشاره دارند. در این زمینه بنا نبود که به ترتیب نزول بی اعتنا باشیم، بلکه اصل را بر این گذاشتیم که همین ترتیب مصحف (همان مبنایی که استاد محترم آقای معرفت در کتاب «التمهید» دارند)؛ یعنی همین ترتیب موجود در آیات یک سوره، ترتیب محفوظ در نزول بوده است، مگر آنچه که با دلیل استثنا شود. برای نمونه، اثر مترتب بر این اصل، آیات مربوط به سوره مائده است که از طرفی در روایات معتبر و متعدد از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که سوره مائده، واپسین سوره و به صورت دفعی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل و هم‌چنین در اخبار ما آمده که این سوره در منی یا در عرفات و سرانجام در موسم حجة الوداع بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. البته در میان شیعیان، سخن غیر محققانه معروف است که این آیات به طور متفرقه نازل شده است؛ ولی منافاتی ندارد که آیات یاد شده در واقع، نوعی یادآوری باشد؛ همان‌طور که مرحوم علامه طباطبایی در بعضی موارد دیگر چنین احتمال داده‌اند. ما از نقل‌ها می‌توانیم این را به دست بیاوریم و من نیز در جلد سوم که هنوز منتشر نشده است، آورده‌ام که می‌توانیم

این سخن را با همان روایاتی جمع کنیم که مدعی نزول سوره مائده به طور دفعی در موسم حج یا منی یا عرفات هستند. این که امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سفر یمن مأمور بوده و قرار شد از یمن در حج به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شوند و بعد هم پیوستند و آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِعُونَ» که ضمن سوره مائده است، در واقع شأن نزول خود سوره است؛ به این معنا که بر خلاف آنچه بیشتر نقل شده است نقلی در اقبال سید بن طاووس از کتاب «الطی النشر» هست که امیرالمؤمنان علیه السلام در حجة الوداع در مسجد الحرام به آن سائل برخورد که خودشان در حال نماز بودند و آن سائل در حال سئوال، یأس و بعد خروج از مسجد بود که امیرمؤمنان علیه السلام متوجه شدند و به او اشاره کردند و او آمد و انگشتی را از دست امیرمؤمنان علیه السلام در آورد؛ در صورتی که آنچه مشهور و معروف می باشد این که این جریان در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مدینه رخ داده است و در نتیجه جای این سوال باقی است که پس این آیه، آیا ضمن این سوره بوده یا نبوده است؟ اگر ضمن سوره نبوده، پس چگونه در تفسیر عیاشی و امثال آن نقل شده که این سوره به صورت دفعی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع نازل شده است و بنابر این آیا منافاتی با نزول درباره صدقه دادن انگشتی به وسیله امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد نبوی در مدینه منوره ندارد؟ ولی بر اساس نقل یاد شده از ابن طاووس، زمینه طرح این سئوالها کلاً از بین می رود (و این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دهند که مثلاً این آیات را جابه جا فرموده است؛ منتفی می شود؛ البته یک نقل اجمالی است و هیچ نقل تفصیلی وجود ندارد که آیات این سوره، به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جا به جا شده باشد). به این ترتیب نتیجه می گیریم که سوره مائده یک جا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و به نشانه تصدق امیرمؤمنان علیه السلام در رکوع نمازشان، آن حضرت به عنوان ولی معین شده است و منافات ندارد که قبل از این آیه، هر دو آیه تبلیغ و اکمال نازل شده باشد. نزول هر دو آیه تبلیغ و اکمال در صورتی با این معنا منافات پیدا می کند که ما توجه نداشته باشیم که در بلاغت عربی، احیاناً امری که وقوعش قطعی است و به ویژه اگر در آینده نزدیکی بخواهد انجام بگیرد احتمالاً در مقام

تأکید از آن به فعل ماضی تعبیر می‌کنند. فعل ماضی، همواره و همیشه بر وقوع در گذشته دلالت ندارد و گاهی بر زمان آینده دلالت می‌کند و چون زمان آینده قطعی الوقوع است؛ از این رو از آن به ماضی تعبیر می‌شود. همین‌الآن هم در میان عرب‌ها وقتی یک چیزی طلب می‌شود در صورت اجابت و برای تأکید، گاهی در جواب به جای این که بگویند الان انجام می‌گیرد، می‌گویند انجام گرفت و طرف فوراً بلند می‌شود و آن کار را انجام می‌دهد و این در قرآن، نظایر متعددی دارد. این جا هم «الیوم اکملت لکم دینکم»، یعنی «ساكمل لکم دینکم»؛ ولی چون محقق الوقوع است به تعبیر «اکملت» تعبیر شده و اشاره به چیزی شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام خواهد داد و نتیجه آن، اکمال دین خدا و تمامیت نعمت الهی است و رضایت به اسلام به این شرط می‌باشد.

هم‌چنین در مورد آیه تبلیغ: «یا أئمة الرسل بلغ ما أنزل إلیکم من ربکم» در روایات متعددی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به محض نزول آیه تبلیغ فرمود؛ بنابراین، خود این روایات نشانه آن است که مقصود از روایاتی که می‌گویند این آیه در روز غدیر نازل شد، یعنی نتیجه عملی آن در روز غدیر انجام گرفت، نه این که خود آیه در روز غدیر نازل شده باشد و گرنه با آن روایاتی که می‌گویند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین بار این کار را به تأخیر انداختند تا جبرئیل نازل شد و آن حضرت را متوقف کرد، منافات پیدا می‌کند و باز خیلی بعید به نظر می‌رسد که بگوییم خود آیه‌ها جدا جدا نازل شده باشد؛ مثلاً آیه «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» هنگام رسیدن به جحفه یا نزدیکی غدیر خم نازل شده باشد؛ یعنی آیه قبلاً بدون جمله «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» نازل شده و وقتی که این جمله در نزدیکی غدیر نازل شد، پیامبر ناچار گردید که تأخیر نیندازد؛ پس تفسیر شیعی ما به آن تفسیر معروف و مشهور منحصر نیست که ظاهرش این است ابتدا آیه تبلیغ در وقت رسیدن به نزدیکی غدیر خم نازل و بعد از آن، تبلیغ انجام شده و سپس آیه اکمال نازل شده باشد. در آن صورت که جای این سؤال باقی می‌ماند که چرا آیه اکمال در اوایل سوره است در صورتی که آیه تبلیغ، آیه ۶۷ سوره است؟ و تمام این سئوال‌ها به این طریق بر طرف می‌شود.

سؤال ۵: در ارتباط با همین سوالی که مطرح شد، یکی از مواردی که به نظر می‌رسد خوب اقوال و نصوص جمع شده است و سعی کرده‌اید نوآوری داشته باشید، مسأله مربوط به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسائل مختلف مربوط به آن و پیامدهای بعثت است. از جمله دوباره دوره دعوت مخفی، دوره دعوت علنی و شروع آن، تعداد سال‌هایی که دعوت مخفی به طول انجامید و از طرفی تطبیق آنچه در نقل‌های تاریخی در این زمینه هست با آنچه درباره تاریخ نزول سوره‌ها مطرح می‌باشد و سعی زیاد داشته‌اید برای این‌که اثبات کنید در سوره‌های نازل شده بر اساس آنچه در ترتیب نزول مطرح است، معمولاً قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد اینها با دوره دعوت علنی منطبق هستند، نه دوره دعوت مخفی. در پی آن دوباره نکاتی مطرح شده است؛ از جمله مسأله یوم الدار و حدیث معروف که از جهت زمانی با کدام یک از سال‌ها می‌تواند منطبق باشد؟ آیا همان که در اواخر دوره دعوت مخفی معروف بوده یا این که در جریان شعب ابی طالب مشهور بوده است؟ منتهی آنچه به عنوان سؤال مطرح می‌شود این است که شاید در کتاب به یک جمع بندی قطعی برخورد نکنیم. در تنبیهی که داشته‌ام یک جمع بندی قطعی در مجموع مسائلی که در این باره مطرح شده است، نیافتیم. علت این امر چیست؟

جواب: مطلب درست و به جایی است. به این معنا که لازم است هم اصل مطالب و هم تاریخ نزول قرآن، دقیقاً قدم به قدم در نظر باشد که آیا مثلاً در این مرحله از بعثت (حالا بعثت به نبوت یا بعثت به رسالت و اصلاً آیا این، دو تا است یا یکی؟ و آیا فاصله داشته است یا نه؟) نزول قرآن چگونه بوده است؟ آیا نزول قرآنی بوده یا نبوده است؟ اگر نبوده یا بوده، چگونه صورت گرفته است؟ اینها قدم به قدم مورد دقت نظر و تأمل قرار گرفت و نتیجه همان‌طور که اشاره کردید، این شده است که ما در قرآن کریم، هیچ آیه‌ای را مطابق با آنچه به طور معروف و مشهور نقل می‌شود نمی‌یابیم؛ مثلاً مرحله دعوت سه سال به صورت سری و بعد به صورت علنی بوده است؟ حتی کسانی که از صدر اول تا به حال، مسأله سه سال دعوت سری را در مصادر تاریخ اسلامی مطرح کردند، هیچ‌کدام در صدد نبودند بحث کنند که در مدت دعوت سری، آیا قرآنی هم نازل

می شد یا خیر؟ و در صورت نزول، چه قسمت از قرآن در این مرحله نازل شده است؟ آیا لازمه این که کسی چیزی نگفته، این است که قرآن در این مرحله نازل نشده است؟ آیا نباید آن قسمت از قرآنی که در مرحله سرّی دعوت نازل شده، نشانه‌هایی از آن مرحله داشته باشد یا حداقل متناسب و منسجم با آن باشد؟ در صورتی که در آیات نازل شده در مکه، می‌بینیم اشاره‌هایی به جنبه علنی و برخورد اسلام با دیگران دارد و هیچ قسمتی را متناسب با مرحله سرّی نمی‌بینیم. این که اشاره کردید که آیه انذار و دعوت یوم الدار به چه مرحله‌ای مربوط بوده است، همانطور که ملاحظه می‌کنید آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» در اواخر سوره شعراء است. این سوره بر اساس ترتیب نزول، سوره ۴۷ است، و حداقل باید سال چهار یا پنج به بعد نازل شده باشد؛ بنابراین با انتهای مرحله سرّی و اوایل مرحله علنی متناسب نیست، بلکه با مرحله علنی شدید که منتهی به شعب ابی طالب محاصره شد، متناسب می‌باشد. اتفاقاً در روایات هم نشانه‌ها و قرائنی وجود دارد که این اجتماع در منزل ابی طالب یا منزل خود پیامبر بوده است؛ چون اصلاً شعب ابی طالب بر خلاف آن چه بعضی‌ها در ذهنشان است، شاید مقبره حجون باشد. همان جایی که قبر حضرت عبدالمطلب، ابوطالب و حضرت خدیجه علیها السلام قرار دارد؛ یعنی همان محله ابی طالب (محله عبدالمطلب و بنی هاشم) می‌باشد؛ جایی که بین کوه ابو قیس و بازار ابوسفیان و مقابل مسعی قرار دارد که مولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا بوده است و اکنون «شعب علی علیه السلام» نامیده می‌شود. بنابراین بنی هاشم در خانه‌ها و محله خودشان در محاصره بودند. پیامبر آنها را در آن دعوت جمع و این مطلب را مطرح کرده است؛ بنابراین، انذار خویشاوندان نزدیک در ایام شعب ابی طالب بود و همان‌طور که اشاره کردید درست است.

اینکه فرمودید دسته بندی دقیقی به صورت قطعی به چشم نمی‌خورد؛ البته از همان اوایل در نظر بود که در آخر هر بحثی، یک نتیجه‌گیری شبه قطعی یا نزدیک به قطعی باشد و من عذرم این است که چون اندکی مطالب بر خلاف مشهور است (وگرنه جایی که مطابق با مشهور باشد دیگر نیازی به نتیجه‌گیری قطعی نیست؛ چون بحثی و

مناقشه‌ای انجام نگرفته است که نتیجه‌گیری شود). از لحاظ فکری و نظری، خود من به این نتایج مطمئن هستم؛ ولی تأدباً چون خلاف مشهور بوده است در حدّ طرح سوال برای محققان مطرح کردم که اگر محققى در این زمینه، تحقیقى داشته باشد ما گوش می‌کنیم. حالا ممکن است در صورت تجدید نظر در کتاب در چنین جاهایی بتوانیم نتایج را بگیریم؛ چون مدت‌ها گذشته و کسی اقدام به مناقشه و مخالفت نکرده است.

سؤال ۶: به همان سوال حدیث یوم الدار برگردیم. اگر ما این نظریه را ترجیح دهیم که جریان محاصره در شعب ابی طالب بوده است؛ با توجه به این که سوره شعراء بر حسب ترتیب نزول، سوره ۴۷ می‌باشد و بعد سوره حجر نازل می‌شود که سوره ۵۴ است و آیه «فاصدع بما تؤمر» در سوره حجر قرار دارد؛ بنابراین اگر ترتیب نزول را هم در نظر بگیریم، لازمه‌اش این است که آیه «فاصدع بما تؤمر» یا در جریان شعب ابی طالب نازل شده باشد یا بعد از آن و این با آن نقل معروف خیلی تفاوت پیدا خواهد کرد و از آن طرف این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از سال‌ها دعوت آشکارا را شروع کردند و بعد به حصر در شعب منجر شد؛ چه انگیزه‌ای اقتضا می‌کرد که آیه «فاصدع بما تؤمر» نازل شود؟ سوال دیگر درباره آیه «انذر عشیرتک الاقربین» است. اگر این آیه در جریان شعب نازل شده باشد، طبیعتاً سالیانی بعد از شروع دعوت علنی خواهد بود؛ بنابراین چه انگیزه‌ای در نزول آیه انذار وجود داشته است در حالی که خویشان پیامبر اکرم ۹ با ایشان در شعب حضور داشتند؟

جواب: البته هر دو سوال مربوط به دو آیه به جاست؛ البته این مطالب در کتاب ذکر شده است. در واقع شما با این سؤال‌ها، سوال قبلی را تکمیل کردید. ما اگر توجه کنیم کسانی که در شعب ابی طالب در محاصره بودند، تنها مؤمنان بنی هاشم نبودند. به تصریح تاریخ، اخبار، روایات و حتی جمله‌هایی از نامه امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه در نهج البلاغه^۱ به این معنا اشاره دارد و مضمونش این است که کافرشان به چه انگیزه‌ای و

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، (ج اول، بیروت: [بی‌نا]، ۱۳۸۷هـ)، نامه ۹.

مؤمنشان به چه انگیزه‌ای، شرایط و سختی‌های محاصره را تحمل کردند. پس وقتی که کافران از بنی هاشم هم همراه با مؤمنان در محاصره سه ساله شعب حضور داشتند، برای زمینه نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقرین» کافی است به ویژه که کلمه انذیر، صرف انذار از عذاب خدا در صورت عدم ایمان نیست، بلکه انذار با ترغیب در وزارت است؛ چنان‌که در جمله «ایکم یوازرنی علی هذا الامر فیکون وصیی و وزیر و خلیفتی فی اهلی» فرمود؛ یعنی کدام یک از شما اجابت می‌کند و اگر اجابت کرد پاداشش این باشد که وصی و جانشین و خلیفه و وزیر من خواهد بود. پس منافات ندارد شما که الان این سختی‌ها را تحمل می‌کنید، چه بهتر که به رسالت ایمان بیاورید تا اجر آخرتی هم داشته باشید به اضافه این که هر کدام از شما بیشتر از این، در حمایت از دعوت و رسالت پیش قدم شود پاداش دنیایی او هم (البته از طرف پروردگار) این خواهد بود که منصب جانشینی مرا خواهد داشت البته عمل به چنین وعده‌ای، مقتضی ایمان به اصل رسالت و نبوت خواهد بود. بنابراین هیچ بعدی ندارد که انذار به این معنا باشد، به ویژه وقتی به قراین دیگر توجه کنیم که در کتاب ذکر شده است. مناسبت آیه «فاصدع بما تؤمر» نیز در اخبار معین شده است که در اثر تهدید آنهایی که «مقتسم» بودند و در همان سوره، قبل از این آیه آمده است: «کما انزلنا علی المقتسمین»؛ یعنی کسانی که دروازه‌های ورودی مکه را بین خودشان از رؤسا و زعمای متصدی معارضه با رسالت اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقسیم می‌کردند که حاجیان را از شنیدن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله منع کنند؛ چرا که در غیر موسم حج آنان در محاصره بودند؛ ولی (با این که حکم محاصره نوشته شده بود) استثنایی که مورد تسلّم آنها بود و استثنای تخصصی و خروج تخصصی داشت، موسم حج بود. موسم حج را نمی‌توانستند از معارضه استثنا نکنند. این استثنا از ابتدا مورد توافق و تسالم بین دو طرف بود. یعنی هر دسته‌ای هر کاری که کرده باشد در موسم حج فرض بر این بود که در امان باشد. از این رو حتی بنی هاشم در ایام محاصره در موسم حج (و حتی در عمره، ولی تصریح دقیق آن در ایام حج شده است) در امان بودند و بیرون می‌آمدند و با حجاج ملاقات می‌کردند. تنها نقشی که مشرکان به عهده داشتند این

بود که حجّاج را در وقت ورود به مکه ملاقات و تحذیر می نمودند که نکند با فلان کس که از خود ماست و ادعای پیغمبری می کند، ملاقات کنید که ساحر، کذاب، مجنون و... است. از آنجا که کافران از این گونه معارضه عاجز شده بودند و هر چه تهدید می کردند، پیامبر از ابلاغ رسالت دست بر نمی داشت و شیفتگان اسلام نیز زیر بار تهدیدها نمی رفتند و با پیامبر ملاقات می کردند؛ تصمیم گرفتند که خود پیامبر را تهدید کنند و در صورت ابلاغ رسالت، او را به قتل برسانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسب ظاهر از این تهدید متأثر شد و به منزل رفت و از آن خارج نشد؛ بنابراین آیه «فاصدع بما تؤمر» به این معناست، و در آن معنا منحصر نیست که پس از دوره مرحله سرّی اظهار کن، بلکه پس از این فترت، چند روز که کردند و شما تحت تأثیر قرار گرفتید. اظهار کن، اعتنا نکن و بیرون بیا. این مطالب در کتاب به طور مستند و دقیق تبیین شده است.

سؤال ۷: پس می توان این نتیجه را گرفت که شروع دوره دعوت علنی با نزول هیچ یک از این دو آیه معروف همراه نبوده است و طبیعتاً این سؤال پیش می آید که آیا دعوت علنی، بدون اینکه امر رسمی و قرآنی از طرف خداوند باشد، شروع شده است؟

جواب: نه؛ چون ما اتفاقاً آیه «قم فانذر» را داریم که مشهور هم هست. در آنجا هم گفته شده که آیه «قم فانذر» به معنای انذار است و این، یک نقل غریبی نیست. در «قم فانذر» امر انذار قبل از آیه «انذر عشیرتک الاقربین» نازل شده است؛ یعنی سوره مدثر از سوره های مکی اوایل نزول است و حتی روایتی از جابر بن عبد الله انصاری در تاریخ طبری و غیر آن آمده است که اصلاً نخستین سوره همین است و شاید منظورش، نخستین سوره ناظر به همین انذار باشد. به ویژه که انذار، عمومی و مطلق باشد و قیدی مثل «انذر عشیرتک الاقربین» در آیه وجود ندارد. از نظر ترتیب نزول هم قطعی است که خیلی قبل از آیه «فانذر عشیرتک الاقربین» نازل شده است؛ بنابراین قرینه ای می شود که «فانذر عشیرتک الاقربین» در مورد خاص و خاص بعد از عام است، نه خاص قبل از عام. اول امر به انذار عام و بعد به مناسبت خاصی، امر به انذار خاص آمده است. و این که

توقع داشته باشیم حتماً یک مرحله سری باشد، و بعد پیامبر با مجوز قرآنی از مرحله سری به مرحله علنی منتقل شده باشد، نخستین سؤال می‌باشد که این فرض از کجا است؟

نخستین دلیل روشنی بر سه سال دعوت سری نداریم و روایاتی از طریق شیعه از ائمه اطهار علیهم‌السلام نداریم که در مرحله سری و به ویژه مسأله دار ارقم بن ابی ارقم داشته باشد؛ البته اصل تشکیک در مسأله دار ارقم را برادر محترم، آقای سید جعفر مرتضی در کتاب الصحیح خود مطرح نموده و در این زمینه به مقدار کافی مناقشه کرده‌اند که از طرق اهل بیت نقل نشده است و احتمالاً از طرق دیگر و در مقابل آن زحمت‌های سه سال شعب ابی طالب ایجاد شده باشد. بنی‌امیه و به خصوص معاویه و معاویه صفتان در صدد بودند که این مسأله محاصره سه ساله شعب ابی طالب را به نوعی تحت الشعاع قرار دهند و از این رو، مسأله دار ارقم را مطرح کردند و البته هیچ الزامی نداریم که به آن ملتزم باشیم. من احتمال دیگر داده‌ام؛ همان احتمالی که به طور ضمنی در صحبت‌های قبل اشاره شد، این که احتمالاً مرحله رسالت که همراه با نزول قرآن است غیر از مرحله نبوت باشد و قبل از مرحله رسالت، مرحله نبوتی بوده که شاید سه سال یا شاید بیشتر بوده است. طبق روایات امیرمؤمنان علیه‌السلام، مثل «صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ» به مرحله نبوت ناظر باشد. دلیل آن چنانی هم وجود ندارد که محاصره سه سال باشد. این که امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید من قبل از مردم، هفت سال با پیامبر نماز خواندم، ابی‌الحدید معتزلی شافعی هم آن را در شرح نهج البلاغه نقل کرده و من آنها در کتاب آورده و اشاره کرده‌ام. بنابراین ما می‌توانیم این احتمال را بدهیم که قبل از مرحله رسالت ده ساله، مرحله‌ای بوده؛ ولی نه به صورت مرحله کتمان. فرض کنید اسمش را سری بگذاریم، ولی نه به آن معنا که دعوت سری و محدود باشد. دعوت اشخاص نبود، بلکه دعوت امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. نمازی هم که آن وقت خوانده می‌شد، غیر از نمازهای واجب بوده است؛ یعنی اندکی با هم تفاوت دارند؛ مثلاً نماز قبلی رکوع نداشت یا قرائت سوره‌ها به این کیفیت نبود، البته تفصیلی در این مورد به دست ما نرسیده است. پس

می توانیم در حد احتمال بگوییم که شاید مرحله قبل (مرحله کتمان) به این معنا باشد که مرحله نبوت بوده و مرحله رسالت نبوده و رسالت، همزمان با نزول قرآن بوده است. اگر قرآنی نازل شده، مثلاً در حد قرائت نماز بود و به هیچ وجه قرآن رسالت، یعنی نزول قرآن برای ابلاغ نبوده است.

سؤال ۸: از آنجا که مباحث کلامی، ارتباط تنگاتنگی با مسائل تاریخی دارد و تاریخ اسلام، تاریخ یک دین است؛ بفرمایید که در نگارش کتاب «موسوعة التاريخ الاسلامی» با چه مبانی کلامی به نگارش این اثر پرداخته‌اید؟

جواب: درباره مطالب کلامی و عقیدتی، وقتی اصل بنای کتاب بر دیدگاه تشیع باشد به ناچار نباید از چارچوب عقاید تشیع پا فراتر گذاشته شود؛ ولی به این معنا نیست که تعصبی کورکورانه سبب چنین التزامی شده و با نادیده گرفتن ادله، مدارک، منابع و شواهد، چارچوب مذکور لحاظ شده باشد، بلکه به تبع همان مثل معروف «نحن ابناء الدلیل حیثما مال نمیل»، هر جا دلیل اقتضا کرده به دنبال آن رفتیم و در عین حال، هیچ دلیلی خروج از چارچوب و داعیه عقاید شیعه نشده است. البته اصطکاک مسائل تاریخی با عقیدتی زیاد نیست؛ ولی خواه ناخواه دیدگاه‌ها فرق می‌کند. آیا خاستگاه آن از مکتب رسمی خلفا یا مکتب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب تشیع است؟ هر چیزی به تناسب دیدگاه، اقتضائیهایی دارد و اینجا به اقتضای دیدگاه تشیع و البته با ادله و مدارک به نگارش کتاب پرداخته‌ایم.

سؤال ۹: شما در اول مصاحبه فرمودید که تاریخ صدر اسلام را در سه جلد تدوین کرده‌اید. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا بنا دارید بعد از اتمام عصر رسالت، به عصر ائمه علیهم‌السلام نیز پردازید و به همین سبک و سیاق، آثاری در این زمینه نگارش کنید؟
جواب: چنان‌که قبلاً اشاره شد، طرح اولیه این بوده است که سیره نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سه جلد باشد و بعد تاریخ اسلام در قالب تاریخ سایر معصومین علیهم‌السلام ادامه یابد؛ ولی نه به این

معناکه مثلاً هر جلدی به یکی از معصومین اختصاص یابد و از ابتدا تا انتهای زندگانی آن معصوم متعرض شویم، بلکه به معنای سیر تاریخی امامت و تاریخ مسیر امامت می‌باشد. مثلاً فرض کنید بعد از انتهای سیره نبوی، حوادثی بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با محوریت امیرالمؤمنان علیه السلام و البته با حضور حضرت زهرا علیها السلام واقع شد؛ بنابراین به سراغ اولیات زندگانی آنان نمی‌رویم، چون اولیات زندگانی این دو معصوم در ضمن زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه شده است. شاید بشود گفت یکی از امتیازهای این تاریخ‌نویسی بر بعضی از تواریخ دیگر این است که مثلاً حادثه ولادت امیرالمؤمنان یا ولادت حضرت زهرا علیها السلام را که در ضمن زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است، نادیده نگرفته‌ایم؛ بلکه به آن به عنوان یکی از حوادث مهم در ضمن حوادث تاریخ زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه کرده‌ایم. بنابراین بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیگر دوباره به زندگانی امیرمؤمنان علیه السلام از ابتدای ولادت تا انتهای زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌پردازیم، بلکه آنچه از امیرمؤمنان در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است ضمن زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است. و از آنجا به بعد، اخبار و روایات آن تحقیق می‌شود.

لازم است این نکته را عرض کنم که عمده توجه در نگارش این اثر، تحقیقی است نه تحلیلی. اصل بر این است که مطالب به صورت تحقیقی ارائه شود و بعضی جاها که مقتضای اندکی تحلیل بوده و در حد ربط بعضی از حوادث به یکدیگر بوده، تحلیل هم به طور ضمنی لحاظ شده است. در نظر هست که سایر زندگانی معصومین علیهم السلام به صورت تاریخ مستمر ادامه یابد. آنچه اکنون مشغول نگارش آن هستیم، حوادث اولیه بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ یعنی حوادث ارتداد یا جنگ‌های معروف به جنگ‌های ارتداد.

سؤال ۱۰: درباره کتاب «وقعة الطف» که جناب عالی سال‌های متمادی روی آن وقت گذاشته‌اید این سؤال مطرح می‌شود که قبل از جناب عالی، بعضی‌ها مثل مرحوم میرزا حسن غفاری در این زمینه چنین کاری را انجام داده‌اند. لطف بفرمایید توضیح دهید کار

شما چه تفاوتی با کار ایشان دارد و هم‌چنین با آن مقتل محرفی که به نام مقتل ابی مخنف در بازار موجود است و مورد استفاده بعضی از منبری هاست؟

جواب: نخستین کاری که در این زمینه انجام گرفته است به وسیله مرحوم شیخ عبد المولی طریحی از نوادگان مرحوم شیخ فخرالدین طریحی، صاحب کتاب «مجمع البحرين» در نجف اشرف است؛ ولی کار ایشان صرفاً جمع آوری نصوص اخبار کتاب تاریخ طبری از حوادث سال شصت هجری تا انتهای مقتل امام حسین علیه السلام می باشد که به نام مقتل ابی مخنف به وسیله منشورات مکتبه حیدریه در نجف اشرف، شاید بیش از چهل سال قبل منتشر شده است. مرحوم محدث قمی در کتاب «منتهی الآمال» و هم‌چنین در مقدمه «نفس المهموم» یادآوری کرده که ابومخنف، نخستین مقتل معتبر درست را داشته است که در ضمن تاریخ طبری آمده است و اما مقتل معروف متداول بازاری، محرف است و مطالب آن صحت ندارد و دلیلش، همان تطبیق و مقایسه با روایات تاریخی معتبری است که طبری در تاریخش آورده و شیخ عباس به آن تذکر داده و بنا بر آن تذکر، شیخ عبد المولی طریحی به جمع آوری اولیه نصوص ابومخنف از تاریخ طبری اقدام کرده است که من نسخه‌ای از آن را نزد آقای سید محمد حسین حسینی جلالی (که الان در خارج از کشور است)، برادر محقق معروف آقای سید محمد رضا حسینی جلالی، قبل از انقلاب دیده بودم. درباره کتاب «وقعة الطف» باید عرض کنم بنده از خیلی قبل، حتی قبل از انتشار کار آقای غفاری به این کار در نجف مشغول بودم. البته بنده با توجه به سفارش‌ها و تذکراهایی که مرحوم شهید محراب، آیه الله سید اسد الله مدنی تبریزی در مجالس علمایی که ایشان در مسجد شیخ انصاری در نجف اشرف در ماه مبارک رمضان می‌رفتند و به نقل قول از مقدمه مرحوم محدث قمی در نفس المهموم، دنبال این کار را گرفته بودم و طی سال‌ها چند بار در آن اعاده نظر شد که این امر نیز سبب تحقیقات دیگر گردید تا اینکه سرانجام به وسیله منشورات جامعه مدرسین منتشر شد. باید بگویم در این ضمن، مرحوم آقای شیخ حسن غفاری، قبل از انقلاب این کار را کردند با این تفاوت که ایشان هم، همان مقطع کار طبری را تا انتهای اخبار مربوط به

اخذنثار مختار جمع آوری نمودند و احياناً با پاورقی‌های اندکی درباره تراجم رجال و روایات اخباری که در کتاب وارد شده است به چاپ رساندند. بنده جنبه تحقیقاتی در کار آقای غفاری مشاهده نکردم؛ همان طور که برادر محترم آقای سید علی میرشریفی در مقاله‌هایی که به صورت نقد و معرفی بعضی از مقاتل و از جمله مقتل بنده (وقعة الطف) و هم‌چنین مقتل مرحوم آقای غفاری منتشر کردند به این مطلب اشاره داشتند. آنچه در کار من انجام گرفته، نکته‌ای است که حتی متأسفانه مرحوم محدث قمی به آن توجه ننموده است. قبل از ذکر این نکته، باید نکته‌ای دیگری را به عنوان مقدمه بیان کنم که مقتل خوانی، یعنی خواندن متن مقتل (که مرحوم محدث قمی هم در اعمال روز عاشورا به آن اشاره می‌کند) در میان شیعیان عرب از قدیم معمول بوده است؛ ولی در مجالس فارسی، خواندن متن مقتل معمول نبوده است و معمول این بود که روز عاشورا در مجالس متعدد یا در مجلس واحد که سخنرانی‌های متعددی می‌شده است، هر کس بخشی یا قسمتی از اخبار مربوط به مقتل را می‌خواند، نه اینکه متن اخبار را بخواند، بلکه نقل به معنا و به صورت تشریحی و وصفی بود. متن مقتل خوانی در میان شیعیان رب سبب شده متن مقتل ابی مخنف با تخریف‌های اضافی به ویژه در میان شیعیان عرب خوزستان به صورت نسخه نویسی یکی از دیگری و در نجف‌اشرف به صورت مقتل چاپی سنگی به خط مرحوم شیخ احمد نجفی زنجانی با اعراب‌گذاری کامل چاپ شود؛ چون خیلی از کسانی که می‌خواستند روز عاشورا از روی آن بخوانند، اهل علم نبودند و سوادشان تنها در حد خواندن بود. از این رو اعراب‌گذاری کمک می‌کرد تا آنان درست‌تر یا نزدیک به درست بتوانند بخوانند. آن کاری اشاره کردم که آقای شیخ عبد المولی طریحی کرده بود، در واقع در مقام عمل به پیشنهاد مرحوم شیخ عباس قمی برای مقابله با همین مقتل محرف بازاری بود که متأسفانه چون کار مرحوم طریحی با خط درشت و دارای اعراب‌گذاری نبود، نتوانست جای مقتل محرف اعراب‌گذاری شده را بگیرد؛ بنابراین مقتل محرف، هم چنان از استقبال فراوان برخوردار بود، همان‌طور که هنوز هم در گوشه و کنار استفاده می‌شود.

برگردیم به نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم. مرحوم محدث قمی به این نکته که مقتل ابی مخنف، افزون بر تاریخ طبری در ارشاد شیخ مفید هم آمده، توجه نداشته است. من بعد از این که اخبار ابی مخنف را از تاریخ طبری جمع آوری کردم، متوجه شدم که آن ترتیب مقتل خوانی که در میان شیعه وجود دارد در اخبار ابومخنف منقول در تاریخ طبری وجود ندارد؛ یعنی به این جهت توجه نشده مطالبی که به مصیبت متصل نیست و آن را سرد و ذهن‌ها را از آن خارج کرده است، باید ترتیبی به آنها داده شود تا مصیبت‌ها کنار یکدیگر قرار بگیرند و توضیح‌های اضافی قبل یا بعد از آن قرار بگیرد. منظور ما از ترتیب مقتلی این است. این ترتیب مقتلی، مورد توجه افرادی مثل طبری نبوده، حتی در ارشاد شیخ مفید هم به طور دقیق این موضوع رعایت نشده است؛ چون طبعاً توجه مرحوم شیخ مفید به کتاب نویسی و تحقیق، بیشتر از رعایت جنبه مجلسی و ارتباط و اتصال مصیبت‌ها و عدم انقطاع و سردی میان آنها بوده است. این ترتیب در نوشتن من رعایت شده من همان اخبار را با ذکر منابع و به طور دقیق که در تاریخ طبری است، آورده‌ام؛ اما به علت رعایت توالی مصیبت‌ها یا تسلسل اخبار، تقطیعی کرده‌ام که البته سبب تقدم و تأخر اندکی شده است، ولی هر کسی با مراجعه به ارجاعاتی که در پاورقی کتاب هست، می‌تواند مقدار تقدم و تأخر را ملاحظه کند.

بعد از این کار، بنده شروع به تطبیق کار خویش با سایر مقاتل معتبر و در درجه اول با ارشاد شیخ مفید کردم. دیدم مقتل شیخ مفید در اول ذکر مقتل امام حسین علیه السلام تصریح می‌کند که من مقتل را از هشام کلبی نقل می‌کنم و تاریخ طبری هم در واقع از هشام کلبی، شاگرد ابی مخنف نقل کرده است؛ البته چون شاگرد او بوده، چند خبر از دیگران مثل عواترین حکم هم آورده و آنها را به طور ضمنی در آن جایی که مناسب نقل اخبار ابی مخنف بوده به طور مشخص و با تعبیر «حدثنی عوانة بن حکم قال حدثنی فلان» بیان کرده است؛ یعنی سند آورده و بعد وقتی خبر تمام شده، دوباره اخبار ابی مخنف را بیان کرده است. من این اخبار را کنار گذاشتم، مگر بعضی از قسمت‌هایش را که مناسب دیدم در پاورقی بیاورم؛ بنابراین اینکه مرحوم شیخ مفید، مثل طبری اخبار عاشورا را از هشام

کلبی نقل کرده، غفلت شده است. من قبل از تطبیقی که انجام دادم، کسی دیگر را ندیدم به این جهت توجه بکند وقتی من تطبیق کردم دیدم تفاوت خیلی کم است. فقط می توان گفت اسنادی را که طبری آورده، شیخ مفید (همان طور که در اول ذکر مقتلش تصریح کرده است که من برای اختصار اسناد را ذکر نمی کنم)، حذف کرده است؛ بنابراین می توانیم بگوییم که با فاصله صد سال بین طبری و شیخ مفید (یعنی طبری در سال ۳۰۰ هجری و شیخ مفید سال ۴۰۰ هجری) هر دو در آثارشان مقتل هشام کلبی را که عمدتاً نقل استادش ابی مخنف است، آورده اند. البته ابی مخنف هم غالباً به یک یا دو واسطه اخبار را از کسی نقل کرده که حاضر و ناظر حوادث عاشورا و بعد از آن تا برگشتن اهل بیت علیهم السلام به مدینه بوده است. بعد از ارشاد شیخ مفید، باز با مراجعه به بعضی از مدارک دیگر تاریخی قبل از قرن ششم هجری و به ویژه قبل از حمله مغول که در کتاب هایشان قسمت هایی از مقتل امام حسین علیه السلام را با تصریح به نقل اخبار ابی مخنف آورده اند؛ مثل مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی، مقتل خوارزمی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی؛ و ما با مطابقت با آنها بعضی از اخباری را که اینها نیز آوردند، ذکر کرده ایم. بنابراین تفاوت کار حقیر با کار مترجم غفاری، عمدتاً از این جهات است به خصوص در مقدمه ای حدود هفتاد صفحه که اسناد این اخبار را یکی یکی بررسی و طبقه بندی کرده ایم. چون از بسیاری از روایان در کتب تراجم و رجال یادی نشده است، ملتزم شدیم از خود متن تاریخ طبری با استفاده از فهرست اعلام آن، تتبع کنیم که این شخص در قبل و بعد اسمش کجا آمده و از این رو یک بیوگرافی و شرح حالی از آن شخص به همان روشی که در کتب رجال و تراجم آمده است در حد ممکن تهیه و روشن کرده ایم که مثلاً هر کدام از اینها چه خبری را از حوادث روز عاشورا یا قبل و بعد از آن به یک واسطه یا دو واسطه نقل کرده اند.

سؤال ۱۱: در پایان بفرمایید چه توصیه هایی برای دانش پژوهان و محققان این رشته دارید و به نظر جناب عالی چه خلأهای پژوهشی در زمینه تاریخ اسلام وجود دارد که

باید محققان تاریخ به آن بپردازند. هم چنین چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید تا تحقیقاتشان قابل استفاده‌تر و کاربردی‌تر شود؟

جواب: الان من نکته خاصی برای توصیه به دوستان محقق تاریخ در نظر ندارم، مگر به طور کلی عرضم این است که هر چه بیشتر منابع تاریخی را به ویژه آن کارهایی که روی منابع تاریخی انجام گرفته، است مطالعه کنند. طبعاً نقاط خلأ و ضعف این مطالب یا منقول‌های تاریخی به دست می‌آید و روشن می‌شود که این جا جای کار است؛ از این رو توصیه من این است که دانش پژوهان این رشته، برنامه ریزی داشته باشند یا دست‌کم به هر مناسبتی که فرصت زمانی پیدا می‌کنند به همان مناسبت مراجعه‌ای داشته باشند؛ مثلاً از قدیم پیشنهاد من به دوستان حوزوی این بوده است که در ایام مناسبت‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام یا به طور کلی مناسبت‌های اسلامی در طول سال؛ فرض کنید مناسبت مولد یا مبعث پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا مناسبت‌های اسلامی صدر اسلام، مثل جنگ بدر، احد، فتح مکه، موه و امثال اینها آن‌چه از تاریخ صدر اسلام نقل می‌شود و همچنین سایر مناسبت‌های معصومان علیهم‌السلام اعم از موالید و وفیات، در این فرصت‌ها مخصوصاً به تناسب ادای جزئی از حق صاحب آن، مراجعه‌هایی به کتاب‌های تاریخی داشته باشند در ابتدا به کتاب‌های آسان‌تر یا مختصرتر و بعدها به کتاب‌های مفصل‌تر رجوع کنند؛ مثلاً طلاب مبتدی از کتاب‌های مختصرتر شروع و هر سال، یک کتاب را در نظر بگیرند که به مناسبت هر معصومی به آن بخش از تاریخ معصوم مراجعه کنند و طبعاً سال بعد، کتاب دیگری. در طول مثلاً ده سال که در حوزه هستند، ده کتاب و عمدتاً به طرف منابع اولیه و کارهای تحقیقاتی که بر روی منابع اولیه انجام گرفته است، گرایش داشته باشند. این کار مانع از این نیست که اگر کارهای تحلیلی در آن موضوع هم انجام شده به آن مراجعه نشود. اگر در مقام تعارض مخیر باشیم بین کار تحقیقی و تحلیلی، بنده کار تحقیقی را مقدم می‌دانم؛ چون تحقیق، به طور طبیعی از نظر رتبه مقدم و تحلیل، فرع آن است. اول باید تحقیق کنیم چه متن خبری به چه دلالتی مقدم است و چه متن خبری، چه نقائص و انتقادهایی به آن متوجه است یا با چه نشانه‌هایی مرجوح یا غیر قابل قبول

می‌باشد و بعد بر اساس آن متن‌های قابل قبول، سراغ تحلیل برویم. متأسفانه خیلی وقت‌ها این طور عمل نشده است، بلکه بنا بر یک اصل مسلمی گذاشته شده و غالباً دنبال مشهورات بودند در حالی که «رب مشهور لا اصل له». در تاریخ نمی‌شود خیلی وقت‌ها به مشهورات اعتنا کرد؛ چرا که مشهورات دو گونه‌اند: مشهور علمی و مشهور ذکری؛ و واضح است که هیچ ملازمه‌ای بین مشهور علمی و مشهور ذکری وجود ندارد. بعضی اوقات اتفاق افتاده است که مشهور در منابع یک جور است و وقتی در میان مردم، حتی شیعیان مطرح می‌شود با آن مشهور منبعی فاصله دارد و یکی نیست؛ بنابراین این طور نیست هر چیزی از جهت منبعی، شهرت داشته باشد در مجالس و محافل ما هم، همان شهرت داشته باشد یا آنچه بر سر زبان‌ها نقل می‌شود با مشهور در منابع مطابق باشد. خیلی وقت‌ها آدم می‌بیند بین این دو مشهور فاصله زیاد وجود دارد شهرت نقل قولی در مجالس، نباید سبب ابهت یک قول یا باعث قناعت ما به آن قول شود.

و الحمد لله رب العالمین

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی